



سال هفتم، شماره ۲، پیاپی ۲۳ تابستان ۱۴۰۳

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2783-4166

نقد به مثابه شرط ممکن در نوشتار و گفتار

تأملی نظری بر پیش فرض‌های در بردارنده چرایی و چگونگی رویداد متن

حسین شریف‌آرا^۱، گارینه کشیشیان سیرکی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۰۲/۲۹

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۲۲ تا ص ۴۰)

doi: [10.22034/CAAT.2024.199082](https://doi.org/10.22034/CAAT.2024.199082)

چکیده:

از نقد و انواع آن به مثابه داوری، ارزیابی، شناسایی، تحلیل، مرور، تفسیر و نظایر آن یاد شده است که همگی به صورت پسینی، ناظر بر نقد به مثابه مواجهه‌ای پرسشگرانه از متن تولید شده به قصد کنکاش و بررسی آن، هستند. این درحالی است که هدف این نوشتار، رها کردن نقد از تعریف‌شدگی معمول پسینی و در نتیجه ایجاد فهمی بنیادین و مبتنی بر نقد متن به گونه‌ای پیشینی است که در فرایند تولید به کنشگری می‌پردازد. به همین منظور، این نوشتار بر عناصر پیش‌زبانی و فرازبانی تأکید دارد که رویکردی غیرساختارگرایانه است و به مثابه شرایط ممکن، زمینه‌ساز تولید واقعی رویداد متن می‌باشند. پیش‌داده‌هایی فراتاریخی که حاوی چرایی و چگونگی شکل‌گیری متن می‌باشند. شرایط ممکن پیش‌داده‌های عینی و فرازبانی هستند. امکان‌هایی که در فاصله با تفسیر و تأویل قرار دارند که قلمرو ذهن است. شرایط ممکن در قلب نظریه تاریخ (هیستوریک) قرار دارند و با فرآیندهای بلند مدت در پیوند می‌باشند. فرآیندهایی که از ابتدای شکل‌گیری متن در آن نقش دارند. توجه به شرایط ممکن که شرایطی فرامتنی در فرایند تولید متن هستند، متن را به متنی واقعی بدل می‌سازند. در این حالت است که نقد به مثابه شرط ممکن در ایجاد متن، به صورت پیشینی و فراتر از روایت زبانی و مختصات هرمنوتیکی، از آن در برابر هر گونه بررسی و داوری پیشینی حفاظت و پشتیبانی می‌کند. در این مقاله سعی شد به نقد با نگاهی متفاوت نگریسته شود و همین امر باعث شد تا نتایج متفاوت از معمول استخراج شود و زمینه‌ساز تولید واقعی رویداد متن باشد.

واژه‌های کلیدی: نقد، شرایط ممکن، فهم متن، تولید متن، پیش‌داده‌ها

^۱. فارغ‌التحصیل دکتری علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران // hossein_sharifara@yahoo.com

^۲. دانشجویار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) g.keshishyan71@gmail.com

مقدمه:

همواره شاهد شمار متنوعی از نقدها بر آثار مختلف علمی، ادبی و هنری در صورت‌های نوشتاری و یا گفتار هستیم. گاه این نقدها از اهمیتی خاص برخوردار می‌شوند. به نحوی که به نوبه خود، در معرض نقدی دیگر قرار می‌گیرند تا زوایای مختلف آن‌ها هرچه بیشتر مورد بازخوانی و کنکاش قرار گیرد.

موضوع این نوشتار نقد به مثابه شرط ممکن در نوشتار و گفتار است. منظور از آن تأملی نظری بر پیش‌فرض‌های بردارنده چرایی و چگونگی رویداد متن است که لازم است نگارنده هر اثری به آن‌ها در جریان تولید اثر توجه جدی داشته باشد. در واقع، نقد مورد نظر این نوشتار نقدی است که نگارنده متن بر خود روا می‌دارد تا علاوه بر رعایت ویژگی‌ها و مختصات آوایی، نحوی، معنایی و منظورشناختی حوزه زبان متن، متوجه پیش‌داده‌های فراتاریخی شکل‌دهنده آن هم باشد. شرایطی که در قالب موارد پیش‌ازبانی و فرازبانی شرایط ممکن، متن را در فاصله با روایت و داستان، واقعی می‌سازند. شرایط ممکنی که اگر در جریان تولید متن مورد توجه نگارنده قرار گیرند، متن را بنحوی منطبق بر واقعیت صورت‌بندی می‌نمایند به طوری که اگر نقدی مطرح شود، پاسخگو باشند.

به منظور تأمین امکان فهم بهتر و عمیق‌تر موضوع و بویژه تبیین مختصات نگاه این نوشتار به نقد، نخست به مفهوم شناختی و نام‌شناختی نقد و سپس به نقد از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پرداخته می‌شود. در گام بعد، نقد به مثابه شرط ممکن برای فهم متن، نقد به مثابه شرط ممکن برای تولید متن و همچنین کاربرد تطبیقی نقد به مثابه شرط ممکن برای فهم متن در برابر تولید متن مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس مبانی نظری پشتوانه مدعای نوشتار و در نهایت بحث و جمع‌بندی از مطالب ارائه خواهد شد.

نقد از منظر مفهوم‌شناختی و نام‌شناختی:

نقد معادل واژه انگلیسی *critique* است که به لحاظ دستوری صورتی اسمی یا فعلی دارد و به معنای ارزشیابی و شناسایی نکات مثبت و منفی است. منشاء نقد به واژه یونانی *kritike tekhnē* که به معنای هنر نقد و *kritikos* به معنای فردی از هیأت داوران که حکم را اعلام می‌کند و همچنین به واژه اواسط قرن هفدهمی فرانسوی *critique* باز می‌گردد. نقد در فرهنگ لغت کمبریج به معنی گزارشی است که وضعیت، نوشته یا ایده کسی را مورد بحث و بررسی قرار داده و درباره آن قضاوتی انجام می‌دهد. هر چند نوئل کارول در کتاب درباره نقد بر این باور است که «مولفه اصلی نقد عمل ارزیابی است. فعالیت‌های دیگری که منتقد به آن‌ها می‌پردازد (شامل وصف، بررسی زمینه



ظهور اثر، دسته‌بندی، تبیین و توضیح، تفسیر و تحلیل، به لحاظ سلسله مراتب، فرع بر غایات اصلی ارزیابی‌اند.» (کارول، ۱۳۹۲: ۱۸)

نقد، به لحاظ نام‌شناختی، در فرهنگ لغت کالینز مترادف با واژه‌های انگلیسی *analysis, review, essay, treatise, appraisal, commentary, examination, assessment* می‌باشد. این در حالی است که به لحاظ مفهوم‌شناختی، نقد اشاره به مفاهیمی مانند داوری، ارزیابی، شناسایی، تحلیل، مرور، تفسیر و حتی نق‌زدن، انصاف و حتی امر به معروف و نظایر آن دارد که مجموعه نام واژه‌های انگلیسی فوق آن‌ها را نمایندگی می‌کنند. مفهوم‌شناختی و نام‌شناختی «دو شاخه از واژه‌شناسی هستند که معرف دو رویکرد به رابطه واژه - مفهوم می‌باشند. مفهوم‌شناختی را فرهنگ لغت آکسفورد به عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی تعریف می‌کند که معرف مفاهیم مختلف برای واژه‌ها و عبارتهاست. همین فرهنگ لغت، نام‌شناختی را شاخه‌ای از زبان‌شناسی می‌داند که معرف واژه‌های مختلف برای آن مفاهیم و بویژه مترادف‌ها و متضادها می‌باشد، مانند آنچه در فرهنگ لغات وجود دارد.» (Lako, 2015:151)

صورت اسمی دیگری از واژه نقد، واژه انگلیسی "Criticism" است که صورت اسمی دیگری از واژه نقد می‌باشد. این واژه از صورت یونانی *krino* به معنی توانایی قضاوت، ارزش، تبیین و تفسیر مشتق شده است. منتقد فردی است که با هدف سازنده و در رویکردی مثبت‌گرایانه، دست به داوری، ارزیابی، شناسایی، تحلیل، مرور، تفسیر یک ایده یا یک اثر نوشتاری، هنری یا گفتاری می‌زند. منتقد می‌بایستی بدون پیش‌داوری و جانبداری، به ارزیابی نقاط قوت و ضعف اثر بپردازد. نقد منصفانه منتقد به خوانندگان کمک می‌کند تا دیدگاه‌های مختلف درباره‌ی یک اثر را فهم کنند. منتقد از ارائه قضاوت‌های کلی و بدون پشتوانه اجتناب کرده و دلایل خود برای تمجید یا انتقاد از یک اثر را به طور واضح بیان می‌کند. منتقد نظرات و قضاوت‌های خود را به صورت روشن و قابل فهم بیان می‌کند تا مخاطبان، دیدگاه‌های منتقدانه او را درک کنند. او از استفاده از اصطلاحات و عبارات پیچیده و مبهم اجتناب کرده و از زبانی ساده و روان در بیان نقد خود استفاده می‌کند.

نقد از مهم‌ترین و ارزشمندترین امکانات موجود انسانی در مسیر تحول و تکامل اوست که از آغاز فعالیت‌های فکری و عملی‌اش، جایگاهی مهم و بالنده در زیست حیات او داشته است. اندیشمندان و نقادان در همه اعصار و سنت‌ها و نظام‌های فکری و دانایی با قصد فاش‌سازی مفروضات از پیش تعریف شده به گونه‌ای به نقد پرداخته‌اند. گاه نقد آنان از آثار یکدیگر منجر به تولید آثار ارزشمندی گردیده که به نوبه خود از مختصات و ویژگی‌های منحصربفردی برخوردارند. در همین راستا، «پل ریکور زمانی که مارکس، نیچه و فروید را معماران اصلی نقد معرفی

کرد، آنچه را که شاید پر استنادترین روایت از ریشه‌های تاریخی نقد است، ارائه داد، که ردپای آن‌ها در پژوهش‌ها همیشه وجود دارد.» (Anker, 2017: 3) نقد عمیقاً با اندیشه سیاسی و فلسفی در هم آمیخته است و «پیوند تنگاتنگی با سنت‌های متنوع کانتیسیسم، تفکر مارکسیستی، مکتب فرانکفورت و نظریه فرانسوی پس از سال ۱۹۶۸ دارد.» (Anker:13)

نقد مواجهه‌ای پرسشگرایانه از متن است که به قصد آگاهی از چیستی، چرایی و چگونگی مفاهیم و معانی نهفته در محتوا، معنا و زمینه متن و به پشتیبانی تخصصی علمی صورت می‌پذیرد. در همین راستا، مسئولیت منتقد متخصص یافتن معناهای انباشته شده در یک متن و ویژگی‌های واقعی درونی و بیرونی آن است تا بتواند از این راه به حقیقت نهفته در آن دست یابد.

نقد از هر قسم و یا با هر رویکردی باشد، به آزمون‌گذاردن یا کنترل متن است. چه نقد حکمت متعالیه ملاصدرا یا نقد وحدت وجود او باشد، چه نقد مدینه فاضله فارابی، چه نقد سیاست‌های کلی یک نظام یا نقد جنبه‌ای از شئون آن و یا نقد بر یک عملکرد، چه نقدی بر سیر اندیشه غرب، شرق یا اسلام باشد و چه نقد دریدایی از روایت دوستی در تاریخ اندیشه سیاسی باشد «در مخدوش و متزلزل ساختن اندیشه سیاسی مبتنی بر ستایش شباهت‌ها و خودشیفتگی» (علوی‌پور، ۱۳۹۶: ۱۴۹)، یا نقدی بر نقد برای پاسخ به شبهات، و چه نقد عناصر پدیدارشناسی هوسرل از سوی گادامر باشد برای انکشاف ناگفته‌های او، یا نقد یک اثر در جهان هنر باشد یا نقد هر کتاب و دفتر و قلم و نظایر آن. این‌ها همگی قسمی داوری یا کنترل هستند که بطور معمول ناظر بر متنی نوشته شده و اثری به اجرا درآمده هستند. این‌ها با نقد مورد نظر این نوشتار که معرف نقد به مثابه شرط ممکن است متفاوت می‌باشد. نقد مورد نظر این نوشتار، نقدی سازنده است که ناظر بر تغییر جایگاه نقد، از فضای متن به فضای فرامتن، است. نقدی است که فراتر از عناصر متن به پیش‌داده‌ها و امکان‌های واقعی تحقق آن در واقعیت می‌پردازد و به مثابه شرط ممکن در فرایند دیدن واقعیت و عناصر واقعی عمل می‌کند. نقدی است در بیان واقعیت همچنان که هست و نه کلان روایت یا داستانی از آن. در واقع، نقد به مثابه شرط ممکن معرف وضعیت کثرت‌گرایانه است که نگاه به متن را واقع‌گرا، مسئولانه و همه‌جانبه می‌سازد. وقتی نقد پیشینی می‌شود دیگر جایی برای آرمان‌گرایی پسینی وجود ندارد.

نقد از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی



درباره نقد بسیار گفته و نوشته، شنیده و خوانده شده است. هر چند برای شناخت هر چه بهتر زوایا و عمق نقد، لازم است تا به طرح پرسش‌هایی در باب چیستی، چرایی و چگونگی آن پرداخته شود. پرسش‌هایی که از اهمیت حیاتی برخوردارند.

چیستی: چیستی یک نقد، حکایت از ماهیت نقد دارد و اینکه از چه امکانات ذاتی و از چه تعریفی برخوردار است. چیستی نقد کنشی پرسشگرانه از رویکرد هستی‌شناسانه نقد است که به عنوان مهم‌ترین و ارزشمندترین دستاورد بشری، آن را به لحاظ وجودی بر ما آشکار می‌سازد. چنین فهم هستی‌شناسانه‌ای به نوبه خود گستره‌ای از معنا را بر ما پدیدار می‌سازد که در آن هر جلوه‌ای از نقد، بدور از سوژه‌گری‌های معمول، به درستی از قابلیت نقادی سازنده برخوردار می‌گردد. در این حالت است که نقد نقاد در فرایند نقد موجب تغییر، تحول و تکامل فهم اثر می‌گردد به نحوی که چنین نقدی، اثر را استعلا می‌بخشد. وقتی ناقد درکی از چیستی نقد داشته باشد، او نقد را می‌فهمد. این فهم هستی‌شناسانه است که منجر به خلاقیت در طرح و انجام نقد، به بهترین صورت، به لحاظ روش‌شناسی می‌گردد.

چرایی: چرایی یک نقد متوجه علل یا دلایل شکل‌گیری یک اثر است. دریافت چرایی یک اثر کار آسانی نیست و نیازمند دانش و تجربه متناسب با اثر و یا نقدی سازنده است که «به معنای نشان دادن دلیل چیزی است» (Rao, 2020, 4). دانش و تجربه‌ای که بتواند مسأله پدیدآورنده اثر در زمینه رخداد خود را شناسایی کند؛ مانند تعبیر کوئینتین اسکینر در شناسایی دلیل مؤلف در ایجاد اثر که گفته می‌شود در «شناسایی چرایی یک اثر کلاسیک لازم است بدانیم مؤلف به هنگام تولید اثر به چه کاری مشغول بوده است.» (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۰). از زاویه نگاه این نوشتار، این استدلال اسکینر ناظر بر مرحله پیشینی است و به مثابه شرط ممکن و فراتاریخی در نگارش اثر می‌باشد که سبب می‌شود اثر منطبق بر واقعیت شود. فهم چرایی یک نقد، فهم جهان‌انگیزه و پشتوانه یک اثر برای حضور است. با این فهم است که نقد بر مدار مسأله اثر و در زمینه خلق آن، با اثر وارد گفتمانی سازنده می‌شود تا نه تنها اثر را به پرسش گیرد، بلکه به بازتولید آن در زمینه تاریخی‌اش پردازد.

چگونگی: چگونگی نقد متوجه روش‌شناسی نقد است. هر چند فهم چیستی و چرایی اثر، گام‌هایی تضمینی و رو به جلو برای پرداختن به نقد، در تناسب و پیوند با اثر، می‌باشد؛ ولی اهمیت چگونگی به لحاظ روش‌شناسی به حدی است که غیبت آن می‌تواند کنش‌های هستی‌شناسانه چیستی و معرفت‌شناسانه چرایی را در فقدان روشمندی به نتایج نامتناسب بکشانند. چگونگی نقد همچنین به نحوه طرح پرسش از مسأله پدیدآورنده اثر مرتبط است. یعنی اینکه پس از شناسایی مسأله، پرسیده شود که پدیدآورنده اثر، چگونه و با چه لحن و شیوه‌ای با مسأله شناسایی

شده مواجهه داشته است؟ آیا در تناسب با فلسفه وجودی و چرایی اثر قرار دارد؟ به همین دلیل است که «منتقد به نوبه خود موظف است «لحن» خاصی اتخاذ کند و این لحن وقتی نتیجه‌بخش است که بگذارد همه چیز گفته و انجام شود.» (Barthes, 2007: 37) چگونگی نقد، چگونگی قرار گرفتن در معرض جریان سیال اندیشه‌ورزی و کنشگری پدیدآورنده اثر است.

تقدم فهم چیستی، چرایی و چگونگی نقد بر جریان نقدورزی به صورت پیشینی، می‌تواند زمینه و فضایی در برابر فرایند تولید متن بگشاید که آن را از پیش، از نقد میرا و یا پاسخگوی نقد نماید. در این حالت، متن از پیش متوجه نقدها به مثابه شرایط ممکن و فرازبانی است و در نتیجه خود را به نحوی صورت‌بندی می‌سازد که به بهترین شکل به همه پیش‌داده‌ها به مثابه شرایط ممکن توجه کرده تا در گام بعد پاسخگوی نقدهای پسینی باشد. چرایی و چگونگی نقد در مرحله پیشینی، یعنی در جریان تولید، از کارکردی به مثابه پیش‌داده‌های غیرزبانی و شرایط ممکن و فراتاریخی برخوردارند. در این حالت است که متن، نه تنها از پیش به آگاهی لازم از شرایط واقعی می‌رسد، بلکه بازتاب واقعیت و نه روایت از آن می‌شود. چیستی، چرایی و چگونگی نقد مورد نظر این نوشتار، به مثابه شرایط ممکن و فرازبانی، زمینه‌ساز تولید رویداد واقعی متن هستند. چیستی، چرایی و چگونگی کنش‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ای هستند که از سوی پدیدآورنده اثر در فضای پیشینی یعنی در مرحله تولید انجام می‌شوند.

نقد به مثابه شرط ممکن برای فهم متن

نقد در تعریف به بررسی، شناسایی، ارزیابی و داوری چیزی دلالت دارد و همیشه «نقدی است بر یک عمل، گفتمان، معرفت و نهاد نهادینه شده، و از لحظه‌ای که از عملکردش خارج می‌شود و به عنوان عملی کلی تنها می‌ماند، ویژگی خود را از دست می‌دهد.» (Judith, 2002, 1) از نقد به مثابه فن و علم، تربیت فرهنگی، مشارکت در زمان حال، امر به معروف، نق زدن، تمسخر، انصاف، داوری و نظایر آن نیز یاد شده است که همگی ناظر بر واکنشی در مواجهه با عمل، گفتار یا نوشتاری هستند که در قالب تجربه یا گفته یا نوشته صورت‌بندی می‌شوند. مواجهه‌ای که بطور معمول طیفی از واکنش‌ها را در برمی‌گیرد: از ارائه نکات اصلاحی با منظور بهینه‌سازی و تقویت یا تمجید موارد ارزشمند آن عمل، گفتار یا نوشتار گرفته تا نفی و نهي و به سخره‌گرفتن و عیب‌جویی از آن با منظور



تخریب و مخالفت با هر آنچه که آن عمل، گفتار یا نوشتار را نمایندگی می‌کند. در این رویکرد، نقد در مرحله پسینی یعنی پس از رخداد عمل، گفتار یا نوشتار انجام می‌شود.

هدف از نقد و انتقاد، فهم بهتر، عمیق‌تر و دقیق‌تر یک اثر است که با پرسش از مسأله مشخص اثر، پرسش از راه حل و یا توصیف و تبیین متناسب آن از محتوا و زمینه، پرسش از روش و ساختار مناسب، پرسش از معنا و منظور و پرسش از منطق و عقلانیت شکل‌دهنده به اثر همراه است. پرسش‌هایی که از آن‌ها به مثابه پرسش‌های مرکزی در نقد و بررسی اثر یاد می‌شود. پاسخ متناسب به چنین پرسش‌هایی می‌توانند مختصات و ویژگی‌های نقد برای فهم متن را آشکار سازند. به بیانی دیگر چنین مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌هایی، شرایط ممکن در فهم متن هستند که به خواننده متن در فهم آن کمک می‌کنند. این شرایط فرآیندهایی تاریخی هستند که عهده‌دار درستی تاریخی رویداد متن در مطابقت با واقعیت هستند و در نتیجه نمی‌توان آن‌ها را محدود به تفسیر، برداشت یا تلقی زبانی کرد. در این حالت است که منتقد با بهره‌گیری از مختصات زبانی و فرازبانی متن، آن را به گونه‌ای حرفه‌ای مورد بررسی قرار داده و به کشف زوایایی از هندسه متن در جغرافیا و تاریخ حضورش می‌پردازد، به نحوی که به خواننده در فهم جهان متن کمک کند. به عبارتی فهم متن از منظر زوایا و پرسش‌های انتقادی صورت می‌گیرد که پیش از آن، یعنی در زمان تولید متن، انجام نشده است. در واقع نقد به مثابه عنصری پسینی در فهم متن، نادیده گرفته شدن واقعیت از سوی متن در مرحله تولید را به داوری می‌خواند و به پرسش می‌گیرد. موردی که در نقد به مثابه عنصری پیشینی، از پیش مورد ملاحظه و مذاقه قرار گرفته تا شکل‌گیری متن را بر پایه واقعیت بنا نهد.

نقد به مثابه شرط ممکن برای تولید متن

نقد در جریان تولید متن توجهی نقادانه به موضوعاتی از جمله شناسایی واقعی و مشخص مسأله، دقتی منتقدانه در انتخاب راه‌حل‌های متناسب، اتخاذ روش و شیوه قابل فهم و مطابق با محتوا و زمینه واقعی و فراتر از بازنمایی‌ها و روایتگری‌های صرف زبانی، شناسایی انتقادی پیش‌داده‌ها و واقعیت‌های معنایی و منظوری، و عقلانی درونی و پیرامونی شکل‌دهنده متن، دارد. این‌ها مواردی اصلی و حیاتی هستند که به مثابه شرایط ممکن تولید متن عمل می‌کنند. در این حالت، مؤلف در واقع منتقدی است که فهم و قصد خود از چیستی، چرایی و چگونگی آنچه از سوی او نگاشته و از سوی مخاطب خوانده می‌شود را از پیش بر خود، آنچنان که در سامان واقعیت و فراتر از بازنمایی‌های زبانی محض وجود دارد، پدیدار می‌سازد. به بیانی دیگر، او دست به تفکر و خوانشی انتقادی بر امکان‌های واقعی درونی و پیرامونی مشروط کننده تولید متن می‌زند. در رویکرد تولیدی نقد، متن در ارتباط با واقعیت‌های بیرونی،

مانند اطلاعات و پدیده‌های تاریخی و زندگی‌نامه‌ای، بافت اجتماعی و گرایش‌های زمینه‌ای، فلسفی و ادبی تأثیرگذار در زمان تولید متن، شکل می‌گیرد. مواردی که به مثابه شرایط واقعیت‌های ممکن در پی درستی تاریخی متن هستند و بر همین سیاق در تولید آن ایفای نقش می‌کنند. این یعنی معنای هر متنی در واقعیت بطور تاریخی و اجتماعی وجود دارد.

برای نمونه، در جریان نقد عناصر پدیدارشناسی هوسرل از سوی گادامر شاهد این کنش فرازمانی در بستر شرایط ممکن هستیم و می‌بینیم که چگونه گادامر نقد خود را به مرحله پیشینی به مثابه تاریخی ممکن سوق می‌دهد وقتی می‌خواهد «صرفاً درصد بازگویی اندیشه‌های هوسرل نباشد و بلکه به پشت اندیشه‌های او رفته و با نقد آن‌ها، ناگفته‌ها را بیان نموده و افق جدیدی» (آزادی ۱۳۹۴: ۲۳) را بگشاید. آنچه گادامر می‌خواهد در پشت اندیشه‌های هوسرل بیابد، در نگاه این نوشتار ناظر بر مرحله پیشینی یعنی پیش‌داده‌های طبیعی، جغرافیایی و تاریخی شرایط تاریخی ممکن در شکل‌دهی به تولید متن هستند. در این حالت مؤلف به مثابه منتقد با روشن ساختن زمینه پیدایش اثر یعنی شرایط ممکن در شکل‌دهی به آن زمینه، می‌تواند به مخاطب در فهم اثر کمک کند. این یعنی نگارنده، متن را در سیاق یا زمینه تاریخی‌اش قرار می‌دهد.

کاربست تطبیقی نقد به مثابه شرط ممکن فهم متن در برابر تولید متن

نقد مانند ابزاری دوسویه هم به مثابه شرط ممکن برای فهم متن تولید شده و هم به مثابه شرط ممکن برای تولید متن عمل می‌کند. یعنی هم می‌تواند به صورت پیشینی در تولید متن نقش ایفا کند و هم به صورت پسینی در بررسی و کنکاش از متن تولید شده ایفای نقش نماید. در این قسمت برای تطبیق دو صورت و ظرفیت نقد، به مثابه پسینی در فهم و پیشینی در تولید متن، به ذکر نمونه‌های کاربردی از شالوده‌شکنی دریدا به مثابه نقدی رهایی‌بخش، از نقد فوکو در تأکید بیش از حد بر تأثیر فناوری‌های قدرت بر انقیاد انسان‌ها، از نقد استراوس بر ماکیاولی در باب تقلیل معیار اخلاقی اندیشه سیاسی کلاسیک و از نقد آثار هنری پرداخته می‌شود.

ابتدا، به رویکرد شالوده‌شکنانه ژاک دریدا به مثابه نقدی رهایی‌بخش پرداخته خواهد شد. شالوده‌شکنی «شیوه‌ای از خواندن است که نشان می‌دهد چگونه جهانی که فکر می‌کنیم می‌یابیم، فقط به شکل‌ها و اصطلاحاتی ساخته می‌شود (و شده است) که ما بدیهی و طبیعی» (Meisel, 1995) دانسته‌ایم. این رویکرد رهایی‌بخش، ما



را قادر می‌سازد تا در جریان تولید متن، از اسارت ادعاهای موجود، رها شویم و در نتیجه متنی منطبق بر واقعیت بنگاریم تا پس از نگارش، نقدی بر آن بخاطر نادیده گرفتن واقعیت‌ها و ماندن در بند ادعاهای سوژه‌گرایانه و بسیار تعریف شده، مطرح نباشد. از منظر پیشینی، شالوده‌شکنی به مثابه شرطی ممکن در جریان تولید متن بکار بسته می‌شود. در این حالت متن از ادعاها و اصطلاحات بدیهی، اولیه و کلان روایتی رهایی می‌یابد و در نتیجه «پس از تولید در مقابل نقدی از جنس نقدهای پست مدرنی بطور عام و دریدایی به طور خاص، در اینکه هیچ اصول اولیه‌ای در کار نیست، در امان می‌ماند». (Learmonth, M., 2004: 27) و از منظری پسینی، شالوده‌شکنی دریدایی به مثابه شرطی ممکن برای فهم متن عمل می‌کند. در این حالت، منتقد می‌تواند با روشن و فاش ساختن منتقدانه معانی و مفاهیم از پیش تعریف شده و فاصله گرفتن از آن‌ها، نه تنها مؤلف را از خطای خود در توسل به اصول اولیه پذیرفته شده و تعیین‌گر آگاه سازد، بلکه خوانندگان نقد را به برداشتی از واقعیت متن رهنمون سازد که متوجه این نکته شوند که چگونه مؤلف از پیش و در جریان تولید، بسیاری از موضوعات را بدیهی انگاشته و پنداشته است. موضوعاتی که بسادگی پس از تولید متن مورد نقد قرار می‌گیرند.

نمونه کاربردی دیگر از این دو صورت نقد، نقد رایج به آثار میشل فوکو است در اینکه «نوشته‌های او در مورد روابط قدرت بیش از حد بر تأثیراتی که فناوری‌های قدرت بر انقیاد انسان‌ها می‌گذارد تأکید می‌کردند و هر گونه تلاش برای مقاومت را بیهوده جلوه می‌دادند و موضوع را به یک اثر انفعالی صرف قدرت تقلیل می‌دادند.» (Borg, 2015: 1) از این منظر این نوشتار، اگر به تأکید فوکو بر تأثیر فناوری‌های قدرت بر انقیاد انسان‌ها به مثابه شرطی ممکن در جریان تولید متن توجه شود، فوکو می‌توانست با ارجاع به تلاش برای مقاومت از سوی انسان‌ها و مهم شمردن آن‌ها، متن را از حالت انفعالی صرف در برابر قدرت رها سازد. و اگر به تأکید بر تأثیر فناوری‌های قدرت بر انقیاد انسان‌ها به مثابه شرطی ممکن برای فهم متن توجه شود، منتقد می‌تواند با تحلیل رابطه میان انسان‌ها و روابط قدرت، نوشته‌های فوکو را در این مورد بدرستی فهم کرده و با رویکردی سازنده، مخاطبان نقد را متوجه دیگر آثار فوکو و دیدگاه خاص او نماید تا به فهمی مستند از نقد این اندیشمند دست یابند.

نمونه‌ای دیگر، که می‌تواند نقد را با توجه به ظرفیتش به مثابه پسینی در فهم و پیشینی در تولید متن به مثابه مثالی برای تقرب ذهن مخاطبان در فهم نقد در دو حالت پیشینی و پسینی مورد بررسی قرار گیرد، نقد استراوس بر ماکیاولی در باب تقلیل معیار اخلاقی اندیشه سیاسی کلاسیک است. از منظر خوانش این نوشتار، ماکیاولی به تقلیل معیاری دست زده است که شرط ممکن در صورت‌بندی به واقعیت بوده است و به همین دلیل نقد بر او وارد است. در حالی که اگر، از منظر خوانش این نوشتار، ماکیاولی در زمان تولید اثر خود به تقلیل معیار اخلاقی به مثابه

شرطی ممکن در صورت‌بندی به واقعیت نمی‌پرداخت و واقعیت معیار اخلاقی اندیشه سیاسی را مهم می‌شمرد، بر اثر او، حداقل به زعم استراوس، نقدی وارد نبود.

نمونه‌ای دیگر از این موارد، نقد آثار هنری است. حداقل انتظار پایه‌ای از یک اثر هنری توسط هر مخاطب، عبارت است از التزام آن اثر به (۱) واقعگرایی به لحاظ انعکاس واقعیت هر آنچه که ترسیم می‌شود، (۲) ساختار و سازماندهی به لحاظ بهره بردن از عناصر هنری مانند خطوط، شکل‌ها، فضا و صورت‌ها، رنگ و میزان پرتوافکنی، زمینه و بافت، (۳) اصول طراحی به لحاظ تکرار منظم و معنادار عناصر، حرکت، تعادل، نسبت، تنوع، تأکید و وحدت و (۴) تفسیر به لحاظ ظرفیت بالقوه و بالفعل در برخورداری از نظریه و روشی معین و مشخص که همگی اثر هنری را در روند داوری، ارزیابی، شناسایی، تحلیل، مرور و تفسیر پشتیبانی می‌نمایند. از منظر خوانش این نوشتار، اثر هنری در توجه به این موارد، که همگی شرایط ممکن در هر چه واقعی‌تر ساختن اثر است، می‌تواند خود را در جریان تولید به گونه‌ای شکل دهد که در مواجهه با نقدهای پسینی مصون بماند. در نتیجه توجه به این التزامها است که می‌توان انتظار اثری، حداقل بلحاظ رعایت انتظارات پایه‌ای، مطابق با واقع داشت.

مبانی نظری:

مبنای نظری مدعای این نوشتار در تغییر جایگاه پسینی نقد به جایگاهی پیشینی در شکل‌دهی به رودیدادها در فرایند تولید، نظریه شرایط تاریخ‌های ممکن راینه‌هارت کوزلک است. اندیشمندی که با استخراج سنت‌های فکری آلمانی به طرح استدلال‌هایش می‌پردازد. کوزلک به شرایط پیش‌زبانی، فرازبانی و همچنین فراتاریخی، یعنی تاریخ‌های ممکن می‌پردازد. این نظریه که در قلب نظریه تاریخ (هیستوریک)^۱ او قرار دارد، تاریخ (هیستوریک) را در برابر تاریخ مکتوب یعنی [هیستوری]^۲ می‌نهد. تاریخ مکتوب هنر بازنمایی یا روایت و یا تجربه تاریخ است که بخشی از کیهان هرمنوتیکی است که زبانی بودن، ذاتی این تاریخ است. نظریه تاریخ (هیستوریک) بر پایه شرایط پیش‌زبانی یا فرازبانی است و به همین دلیل است که می‌توان آن را فراتاریخی خواند. این شرایط از ضروریات تاریخ انسانی هستند و هر انسان‌شناسی تاریخی لزوماً با آنها سروکار دارد.

به اعتقاد کوزلک همه تاریخ‌های میان قبل‌تر و بعدتر که حاوی پیش‌داده‌های طبیعی زایش، تولد، و مرگ هستند و همه تاریخ‌های درون و برون یعنی تفاوت میان دوست و دشمن و همچنین همه تاریخ‌های مربوط به بالا و پائین

^۱ -Historik

^۲ -written history [Historie]



یعنی تفاوت میان ارباب و رعیت، همگی بر پیش‌داده‌هایی استوارند که شرایط تاریخ‌های ممکن می‌باشند. «اینها همه مواردی هستند که در جهان امروزی واحدهای عمل را مشروط می‌سازند. این جفت‌های متضاد رسمی به گونه‌ای پیش‌زبانی، همه تاریخ‌های انضمامی را مشروط می‌نمایند.» (Franzel and Hoffmann: 140)

انسان به مثابه موجودی زبانی نمی‌تواند از این پیش‌داده‌های تاریخی زبانی اجتناب ورزد یا آن‌ها را از طریق زبان، تا حدی که می‌تواند، تنظیم و کنترل نماید. این پیش‌داده‌های ناشی از طبیعت، همیشه تأثیرگذارند و زبان‌ها بیهوده در پی نادیده انگاشتن آن‌ها هستند. آنچه که در چارچوب این پیش‌داده‌ها، یک رویداد را شکل می‌دهد، بیش از آن هستند که زبان بر آن‌ها مسلط شود.

از دیدگاه کوزلک، فاجعه‌های مدرنیته تمام معانی مرتبط با تاریخ را در اواسط قرن بیستم به انحلال کشاندند. فاجعه‌هایی که او آن‌ها را به عنوان یک سرباز و یک اسیر در اردوگاه گولاگ تجربه کرد. از این نظر او تاریخ را به خودی خود بی‌معنا می‌داند و معتقد است که تنها تحلیل آن می‌تواند عقلانی و معنادار باشد. از این رو نیاز به یک نظریه تاریخ است. این ترجیح‌بند نظریه تاریخ (هیستوریک) اوست که تمرکز بر شرایط ممکن در واقعیت دارد. شرایطی که توسط انسان‌ها نادیده گرفته شدند. در نتیجه اجازه یافتند تا همه چیز را در نسبت با خود رقم بزنند و به خدایی بدل شوند که فعالانه آشویتس را رقم می‌زند. موردی که بلانشو را به این پرسش واداشت که آیا ادبیات می‌تواند پس از آشویتس وجود داشته باشد. و این انسان بر مدار خود قرار گرفته بود که سبب شد تا حدود نیم میلیون نفر در اردوگاه‌های کار اجباری جان ببازند، ۶۰ درصد از سه و نیم میلیون اسیر جنگی روس از گرسنگی بمیرند، ۴۰ درصد از زندانیان آلمانی از اتحاد جماهیر شوروی به خانه بازنگردند. این فاجعه‌ای بود که ببار آمد و «تعداد بیشماری از مردم را به ورطه هلاکت کشید. تا به امروز، هر تلاش برای یافتن زبانی مناسب برای چنین کشتار جمعی به شکست انجامیده است و هر گونه تلاش برای تثبیت حافظه بازماندگان از طریق زبان خیلی دیر شده است.» (Franzel and Hoffmann: 244) این‌ها همه حاصل نادیده انگاشتن شرایط ممکن در صورت‌بندی به تاریخ واقعی (هیستوریک) است که می‌بایست نقدی جدی را پاسخگو باشند.

دغدغه کوزلک برای به تصویر کشیدن و روایت تجربه‌های واقعی از واقعیت رویدادها و نه روایت داستانی آن‌ها در قالب مفاهیم تعریف شده زبانی، سبب شد که او نظریه تاریخ (هیستوریک) خود را این چنین در قالب پرسش معرفی کند که «هر کس به زبان و متون تکیه کند، نمی‌تواند از ادعاهای هرمنوتیک گادامر طفره رود. این تکیه بر زمان و متون برای تاریخ [هیستوری] صادق است. با این حال، آیا برای نظریه تاریخ (هیستوریک) نیز صادق می‌باشد، برای نظریه‌ای که یافته‌های تجربی در مورد تاریخ‌های گذشته را بررسی نمی‌کند، بلکه در عوض از شرایط تاریخ

ممکن می‌پرسد؟ آیا شرایط تاریخ ممکن در زبان و متون رو به تحلیل می‌روند؟ یا اینکه شرایطی وجود دارند که حتی اگر در زبان به کشف آن‌ها بپردازیم، در قالب‌های فرازبانی و پیشازبانی وجود دارند؟ اگر چنین پیش‌شرطهایی برای تاریخ وجود داشته باشد، پیش‌شرطهایی که نه در زبان به تحلیل می‌روند و نه می‌توان آن‌ها را در متون یافت، پس چنین نظریه‌ای از تاریخ باید دارای جایگاهی نظری باشد که بسادگی زیرمجموعه هرمنوتیک قرار نمی‌گیرد.» (Franzel and Hoffmann, 2018:43)

نظریه تاریخ (هیستوریک) «نظریه شرایط تاریخ‌های ممکن است که حاوی تأکیدی از پیش داده‌های ساختاری است که تجربیات و رویدادها را شکل داده‌اند. این نظریه همچنین به لحاظ نظری در پی پیش‌فرض‌های قابل تشخیصی است که چرایی رخداد تاریخ‌ها، چگونگی وقوع آن‌ها، و به همین ترتیب، چگونگی و چرایی بررسی، ارائه و روایت آن‌ها را دربردارد. نظریه تاریخ (هیستوریک) به دنبال درک ماهیت دو سویه هر تاریخ است که هم مجموعه‌ای از رویدادها و هم بازنمایی آن را دربرمی‌گیرد. شرایط ممکن فرامتنی هستند. خارج و یا بیش از امکان‌های زبانی که موضوع تحلیل هرمنوتیکی قرار بگیرند. شرط ممکن بواسطه فرازبانی بودن متوجه واقعیت‌ها به مثابه امکان‌ها است. شرط ممکن، امکانی در قلمرو عینیت است و در فاصله با تفسیر و تأویل هیستوری قرار دارد که قلمرو ذهن است. در حالی که وقتی «نقطه عزیمت عین باشد و ما به جهان خارجی قبل از آنکه ذهن درگیر آن شود باور داشته باشیم، در آن صورت، جهان خارج و از جمله خود ما از عینیت برخوردار است و واقعیت آن محرز است و نیازی به هیچگونه تفسیر و تأویلی نیست.» (فدائی، ۱۳۹۵، ۱۳۶).

منظور از شرایط پیشازبانی^۱ و فرازبانی به مثابه شرایط ممکن، پیش‌شرطهای ضروری متعددی اعم از شرایط جغرافیایی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی هستند که نه در زبان، تن به تحلیل می‌دهند و نه می‌توان آن‌ها را در متون یافت تا بسادگی زیرمجموعه هرمنوتیک قرار گیرند. در زمان تولید متن، این شرایط باید لحاظ شوند تا متن واقعی شود. این شرایط پیشازبانی و فرازبانی، در واقع شرایط فرا تاریخی تاریخ‌های ممکن هستند که از آن جمله می‌توان به پیش‌داده‌های طبیعی خشکی و دریا، سواحل و رودخانه‌ها، کوه‌ها، آب و هوا و تغییرات اقلیمی، دشت‌ها و منابع طبیعی تاریخ بشری که تاریخ خاص خود را دارند، اشاره کرد. این‌ها شرایطی هستند که خود را در برابر مداخله و کنترل انسان حفظ می‌کنند. هرچند که «در قرن ما، چه بخواهیم چه نخواهیم، آب و هوا وارد قلمرو کنترل ممکن انسانی شده است، همانطور که برای هزاران سال، جهان گیاهان و حیوانات به طور فزاینده‌ای تحت

۱- prelinguistic-ها متن



کنترل انسان قرار گرفته‌اند. ممکن است کره ما به زودی به یک باغ وحش تبدیل شود، اگرچه پرسش این است که کدامیک دیگری را اسیر می‌کند، حیوانات یا انسان‌ها. محدودیت‌ها بر کنترل و استفاده از منابع در طول تاریخ بشر به شدت تغییر کرده است. اگر به این فرآیند به مثابه مشارکت در بوم‌شناسی زمان کنونی به عنوان یک تعهد مشترک از دیدگاه هم علوم طبیعی و هم تاریخ سیاسی و اجتماعی توجه کنیم، داستانی هیجان‌انگیز خواهد شد. از جنبه نظری، لازم است بپرسیم که پیش‌داده‌های فراتاریخی انسانی در کجا تغییر می‌کنند و یا به پیش‌داده‌های تاریخی تبدیل می‌شوند که انسان‌ها می‌توانند بر آن‌ها تسلط یابند و یا بهره‌برداری کنند. مطمئناً، آب و هوا هنوز می‌تواند باعث قحطی شود یا نبردها را بطور قطع و یقین تغییر دهد.» (Franzel and Ludwig Hoffmann)

برای نمونه، پیش‌داده جغرافیایی کانال بریتانیا به عنوان پیش‌داده جغرافیایی ممکن بود که در شکست آرمادای اسپانیایی^۱ در سال ۱۵۸۸ مؤثر واقع شد و یا عدم امکان فتح یک نوار به عرض ۳۰ کیلومتر به مثابه پیش‌داده جغرافیایی در اواخر سال ۱۹۴۰ که به اولین شکست نظامی هیتلر و قرار دادن آلمان‌ها در مسیری فاجعه‌بار شد. همچنین شرایط فراتاریخی کانال انگلیس نیز عاملی تاریخی در مقاومت در برابر نیروی هوایی و نیروی دریایی آلمان بود و یا کلاهک یخی در حال جابجایی در قطب شمال که به مثابه پیش‌داده‌ای جغرافیایی در فضای کنش راهبرد موشک‌های بالستیک محسوب می‌شود، یا دریای اژه به مثابه پیش‌داده‌ای جغرافیایی که در گذشته سبب طولانی شدن جنگ تروا شد؛ چراکه تعداد کشتی‌های موجود در شبه جزیره یونان که یارای گذر از دریا را داشته باشند، کم بود.

نظریه هیستوریک و در قلب آن نظریه شرایط ممکن و پیش‌داده‌های جغرافیایی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی به عناصری واقعی اشاره دارد که رویدادها را در سامان عینیت رقم می‌زنند. بنابراین، می‌بایست تفاوت قائل شد، میان نقد بر رویداد تولید شده با نقد بر رویدادی که از لابلای شرایط ممکن، در حال تولید است. تفاوت وجود دارد میان متن رویدادی که بواسطه زبان ابراز می‌شود و صرفاً یک بازنمایی زبانی است و متن رویدادی که با در نظر داشت شرایط ممکن شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری:

متن‌ها بطور معمول بازنمایی‌های زبانی رویدادهایی هستند که در واقعیت رخ داده‌اند. به عبارتی دیگر متن‌ها بیانگر آن بخش از واقعیت رویداد هستند که توانسته‌اند به زبان درآیند. این ادعایی است که کوزلک آن را در برابر

^۱ -Spanish Armada

کیهان هرمنوتیکی گادامر که هر کس به زبان و متون تکیه کند، نمی‌تواند از هرمنوتیک او طفره رود، مطرح می‌سازد. تکیه‌ای بر زمان و متون که در مورد تاریخ [هیستوری] صادق است. این در حالی است که از منظر کوزلک که از شرایط تاریخ ممکن می‌پرسد، زبان بیانگر همه تاریخ رویداد آنچنانکه در واقعیت روی داده، نیست؛ چراکه این شرایط در زبان و متون به تحلیل نمی‌روند. این‌ها شرایطی هستند که حتی اگر در زبان به کشف در آیند، در قالب‌های فرازبانی و پیش‌زبانی قرار می‌گیرند.

این پیش‌شرط‌های تاریخی نه در زبان به تحلیل می‌روند و نه می‌توان آن‌ها را در متون یافت. این‌ها در نظریه‌ای قرار دارند که بسادگی زیرمجموعه هرمنوتیک قرار نمی‌گیرد و آن نظریه شرایط تاریخ‌های ممکن است که به فرآیندهای بلندمدت اشاره دارد. فرایندهایی که در هیچ متنی به این شکل یافت نمی‌شوند. این شرایط که به گونه‌های پیشا و فرازبانی و فرا تاریخی وجود دارند، قادرند که متن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و آن‌ها را متوجه واقعیت سازند.

در برابر جریان نقدهایی که متن‌ها را به پرسش و داوری می‌خوانند. این نوشتار، نقدی را مطرح کرد که بتواند پیش و بیش از پرسش و داوری متن‌ها، در شکل‌دهی آن‌ها در جریان تولید ایفای نقش کند. نقدی که متوجه شرایط ممکن در صورت‌بندی متن‌ها بر پایه واقعیت باشد. نقدی که به مثابه شرایط ممکن، امکان‌های پیشا و فرازبانی و فرا تاریخی رویداد متن را در نظر داشته باشد چرا که این شرایط قادرند متن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده و آن‌ها را متوجه واقعیت سازند. نقدی که تولیدگر متنی واقعی از رویداد و نه نقل و روایتی داستانی از آن باشد. بر همین اساس، این نوشتار نقد را از جایگاه پس درآمدی خود در داوری بر و ارزشیابی از متن‌های نوشته شده، به جایگاهی پیش‌درآمدی خواندیم تا متن را در جریان تولدش از لابلای شرایط ممکن در واقعیت پیرامونی یاری کرده و در نتیجه آن را در برابر نقدهای پیش‌رو پشتیبان باشد. در این حالت است که واقعی‌سازی رویدادهای متنی به مفهوم روایتی واقعی از رویدادها شکل می‌گیرد.

اگر از پیش متوجه تمایز انعطاف‌پذیر میان درون و برون با یک دوگانه بین دوست و دشمن که تشدید می‌شود، و یا مرگ اجتناب‌ناپذیر و طبیعی که با کشتن و قربانی انسان به دست خود زود هنگام می‌شود، باشیم. اگر متوجه رابطه بین بالا و پایین به مثابه شرایط ممکن باشیم که به بردگی و تحقیر همیشگی یا به استثمار و مبارزه طبقاتی می‌انجامد، متوجه تنش میان زن و مرد باشیم که منجر به انحطاط می‌شود، این زمانی است که رویدادها از پیش در واقعیت بر ما ظاهر می‌شوند: زنجیره‌هایی از رویدادها، سیلی از رویدادها که خود را از چنگ به زبان درآمدن



بازمی‌دارند و زبان ما قادر به بیان آن‌ها نیست. در همین رابطه، به مثابه یک مثال، می‌توان به ناتوانی آلمان‌ها اشاره کرد برای فاجعه‌ای که بدون توجه به شرایط ممکن ببار آوردند و نقد را بر خود هموار نمودند. فاجعه‌ای که تعداد بیشماری از مردم را به ورطه هلاکت کشید. تا به امروز، هر تلاش برای یافتن زبانی مناسب برای کشتار جمعی به شکست انجامیده است و هر گونه تلاش برای تثبیت حافظه آن قربانیان از طریق زبان خیلی دیر شده است.

نقد مورد نظر این نوشتار، نقد به مثابه شرط ممکن، یعنی پیش‌فرضی در شکل‌گیری چرایی و چگونگی عمل، نوشتار و گفتار می‌باشد. در این رویکرد، نقد در مرحله پیشینی قرار دارد و همچون شرطی ممکن در فرایند تحقق و یا منع عمل، نوشتار و گفتار به گونه‌ای پیشا و فراتاریخی ظاهر و ایفای نقش می‌کند. این گونه از نقد فراتر از رویداد متن، به پیش‌داده‌های طبیعی، جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی سیاسی پیرامونی متن توجه دارد. عواملی که نادیده شمردن آن‌ها سبب می‌شود تا مؤلف، مخاطب و متن از دیدن واقعیت محروم بمانند. در واقع نقد با حضور پیشینی، متن را متوجه عناصر و زمینه‌ای می‌سازد که در مطابقت و مناسبت با واقعیت قرار دارد. واقعیتی که متن برای بیان آن، نیازمند توسل به آن است.

تغییر در جایگاه نقد از پس‌درآمدی بر متن به پیش‌درآمدی بر آن، به مثابه شرایط پیشا و فرازبانی ممکن، کنشی استعلایی در انعکاس واقعیت رویدادها است. نقدها به مثابه شرایط ممکن بر پیش‌داده‌های ساختاری تأکید دارند که تجربیات و رویدادها را شکل می‌دهند و در بر دارنده چرایی و چگونگی رویداد متن هستند.

منابع

- آزادی، علیرضا (۱۳۹۴)، «نگاه انتقادی گادامر به هوسرل»، *پژوهش‌های فلسفی*، سال ۹/ شماره ۱۶/ ص. ۲۳.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳)، *بینش‌های علم سیاست*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، فرهنگ جاوید، ۱۰.
- علوی‌پور، سیدمحسن (۱۳۹۶)، «نقد دریدا بر روایت‌های «دوستی» در تاریخ اندیشه سیاسی»، تهران، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۴۹.
- علی اکبرزاده، حامد (۱۳۹۶)، «بررسی و نقد رویکرد تاریخی‌نگری به سنت اسلامی در آرای محمد عابد الجابری و محمد ارکون»، تهران، *فصلنامه علمی - پژوهشی حکمت اسلامی*، سال چهارم، شماره سوم.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۶)، «نقد معیار و معیار نقد، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی»، تهران، *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال هفدهم، شماره هفتم. ۱۴۲-۱۲۷.
- کارول، نوئل (۱۳۹۲)، *درباره نقد*، تهران، انتشارات نی.

Anker, Elizabeth S. & Felski, Rita editors (2017), *Critique and Post critique*, Duke University Press.

Baktir, Hassan (2018), *Meaning in the Text: Reader-response Theory of Criticism - Meaning in the Text: Reader-response Theory of Criticism*, ResearchGate.

Barthes, Roland (2007), *Criticism and Truth*, Athlone Press.

Borg, Kurt (2015), *Conducting Critique: Reconsidering Foucault's Engagement with the Question of the Subject*, Symposia Melitensia Number 11, CORE.

Butler, Judith (2002), *what is Critique? An Essay on Foucault's Virtue*, David Ingram, ed., London: Basil Blackwell UC Berkeley P1.



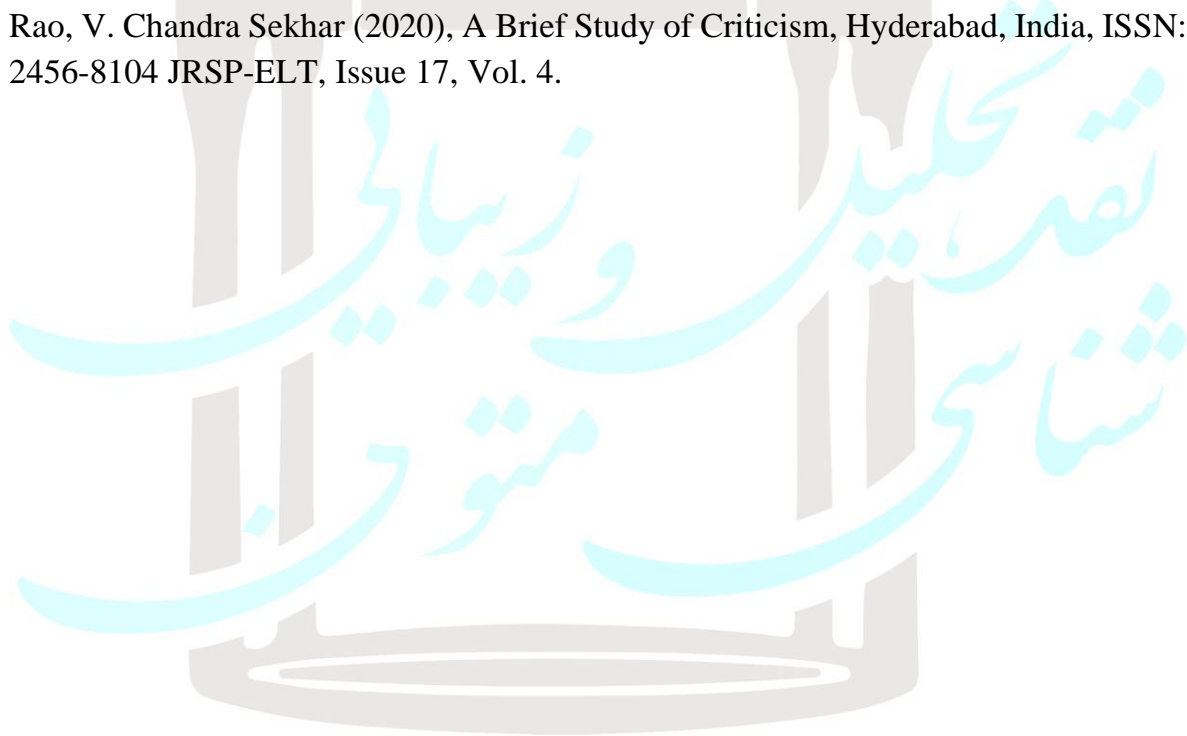
Devira, Merina & Westin, Elise (2021), A Genre and Appraisal Analysis of Critical Review Texts in Academic Writing from a Systemic Functional Linguistic Perspective, Journal of Research in Applied Linguistics.

Franzel, Sean and Ludwig Hoffmann, Stefan (2018), sediments of time-on possible histories, Stanford University Press Stanford, California.

Lako, Christian (2015), SEMASIOLOGY AND ONOMASIOLOGY IN WEB CONTENT LOCALIZATION, <https://www.researchgate.net/publication/293653722>.

Learmonth, M. (2004), Derrida reappraised: deconstruction, critique and emancipation in management studies, Working Paper, Department of Management Studies, University of York.

Rao, V. Chandra Sekhar (2020), A Brief Study of Criticism, Hyderabad, India, ISSN: 2456-8104 JRSP-ELT, Issue 17, Vol. 4.



Criticism as a Possible Condition in Writing and Speech

A Theoretical Reflection on the Presuppositions Covering Whyness and Howness of the Event of Texts

Hossein Sharifara¹, Garineh Keshishyan Siraki^{2}*

Abstract

Criticism and its types have been referred to as judgment, evaluation, identification, analysis, review, interpretation, and the like, all of which regard criticism as an interrogative encounter with produced text aiming to explore and examine it. This is while the purpose of this article is to emancipate criticism from the common posterior definitions and as the result to create a fundamental understanding based on text criticism as a priori act in the production process. For this purpose, this article focuses on pre-linguistic and meta-linguistic elements in terms of a non-structural approach and a context for actual production of text as possible conditions. These are meta-historical data which contain the whyness and howness of text formation. Possible conditions are objective and meta-linguistic preconditions. They are different from explanation and interpretation as the realm of mind. Possible conditions are at the heart of historical theory (Historik) and are in relation with long-term processes, playing role in text from the beginning of its formation. Observing possible conditions, as meta-textual conditions make the text actual. It is while criticism, as a possible condition in the creation of text and as a priori and beyond the linguistic narration and hermeneutic features, protects and supports it against any kind of posterior review and judgment. This article attempted to look at the criticism from a different perspective. This led to the extraction of

¹ - PhD in Political Science, Political Thought, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, hossein_sharifara@yahoo.com

² -Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding Author**) g.keshishyan71@gmail.com & G_keshishyan@azad.ac.ir



results different from the common ones and to the context required for the actual production of the text event.

Keywords: Criticism, Possible conditions, Text understanding, Text production, Pre givens

